

هزار خورشید تابان

نویسنده: خالد حسینی

ترجمه: پریسا سلیمان زاده اردبیلی - زیبا گنجی



آسارات فروارید

مریم، پنج ساله بود که کلمه‌ی حرامزاده، برای اولین بار به گوشش خورد. پنج‌شنبه بود. حتماً پنج‌شنبه بوده، چون مریم به خاطر می‌آورد که آن روز، شوریده و بی‌قرار بود، فقط پنج‌شنبه‌ها این حال را پیدا می‌کرد؛ یعنی روزی که جلیل برای دیدن او به کلبه می‌آمد. مریم تا لحظه‌ای که بالاخره او را توی بیشه می‌دید که از لای علف‌های تا سر زانو به طرفش می‌آید و برایش دست تکان می‌دهد، از صندلی بالا رفته، سرویس چایخوری چینی مادرش را پایین آورده بود. آن سرویس تنها یادگاری بود که ننه، از مادر خودش داشت که در دو سالگی او را از دست داده بود. هر تکه از آن فنجان‌های سفید و آبی، انحنای ظریف لوله‌ی قوری، آن فنج‌ها و گل‌های داوودی که با دست نقاشی شده بودند و آن اژدهای روی جاشکری که برای دور کردن چشم‌زخم طراحی شده بود، برای ننه عزیز بود.

همین جاشکری بود که از لای انگشت‌های مریم سُرخورد و روی کف چوبی کلبه افتاد و خرد شد.

ننه، جاشکری را که دید، برافروخته شد و لب بالایی‌اش پرید و بی آن که پلک بزند، هر دو چشمش، هم چشم تنبل و هم چشم سالمش به مریم

خیره ماند. ننه به قدری خشمگین به نظر می‌آمد که مریم ترسید نکند دوباره جن توی جلدش رفته باشد، ولی از جن خبری نشد، لاقلاً این دفعه نشد. در عوض، ننه مچ دست‌های مریم را محکم گرفت، او را به طرف خودش کشید و با دندان‌های به هم فشرده گفت: "ای حرامزاده‌ی نیم‌وجبی دست و پا چلفتی. این بود مزد آن همه مصیبت که تحمل کردم؟ یک حرامزاده‌ی نیم‌وجبی دست و پا چلفتی ارثیه بر باد ده!"

آن موقع مریم درک نمی‌کرد. نمی‌دانست حرامزاده یعنی چی. سنش هم قد نمی‌داد که بفهمد آنهایی که او را به دنیا آورده‌اند مقصّرند نه خود حرامزاده، که تنها گناهش آمدنش به این دنیا است. البته مریم از لحن ننه حدس زد که حرامزاده بودن زشت و نفرت‌انگیز است، مثل حشره بودن، مثل سوسک‌های تیزیابی که داد ننه را درمی‌آوردند و او با جارو از کلبه بیرون‌شان می‌کرد.

مریم بعدها که بزرگتر شد، معنی آن را فهمید. او از طرز گفتن ننه بیشتر عذاب می‌کشید - نه از تکرار آن، طوری که انگار آن را روی صورت مریم تف می‌کرد. آن وقت بود که فهمید منظور ننه چیست، این که حرامزاده یک موجود ناخواسته است؛ این که او، مریم، یک بچه نامشروع است که هرگز نمی‌تواند قانوناً ادعای چیزهایی را بکند که بقیه دارند، چیزهایی مثل محبت، خانواده، کاشانه، و حق پذیرفته شدن.

جلیل هیچ‌وقت مریم را با این نام نمی‌خواند. جلیل او را گلکم صدا می‌زد. دوست داشت دخترک را روی پاهایش بنشانند و برایش قصه بگویند، مثل آن دفعه که گفت هرات، زادگاه مریم در سال ۱۹۵۹، روزگاری مهد فرهنگ پارسی و خاستگاه نویسندگان، نگارگران و عارفان بوده. جلیل با خنده گفت: "نمی‌شد پایت را دراز بکنی و به عقب یک شاعر نخورد."

جلیل قصه‌ی گوهرشاد خاتون را برایش تعریف کرد، همان کسی که در قرن پانزدهم میلادی مناره‌های پراوازه را همچون غزلی عاشقانه در هرات

بنا کرد. برایش از گندمزارهای سرسبز هرات گفت، از باغ‌های میوه، از تاک‌های آبستن انگورهای درشت، از بازارهای تاق ضربی و شلوغ شهر.

روزی جلیل گفت: «درخت پسته‌ای هست که در زیرش، مریم جون^۱، جامی، شاعر بزرگ دفن شده است.» خم شد و درگوشش نجوا کرد: «جامی پانصد سال پیش زندگی می‌کرده. بله. یک بار بردمت آنجا، پای همان درخت. تو خیلی کوچولو بودی. یادت نمی‌آید.»

راست می‌گفت. مریم یادش نمی‌آمد و با اینکه پانزده سال اول عمرش را در چند قدمی هرات زندگی کرده بود، تا آن روز این درخت پراوازه را ندیده بود. مناره‌ها را از نزدیک تماشا نکرده و هیچ میوه‌ای از باغ‌های هرات نچیده و درگندمزارها قدم نزده بود. اما هر وقت جلیل از این حرف‌ها می‌زد، مریم با شیفتگی گوش می‌داد. جلیل را به خاطر معلومات زیادش از همه جای دنیا تحسین می‌کرد و از داشتن چنین پدری با این همه معلومات به خود می‌بالید.

بعد از رفتن جلیل، ننه گفت: "چه دروغ‌های گنده‌ای! مرده‌های گنده دروغ‌های گنده هم می‌یافتند. او به عمرش تو را پای هیچ درختی نبرده. نگذار گولت بزنند! همین بابای عزیزت بود که به ما خیانت کرد. ما را بیرون انداخت. ما را از خانه‌ی درندشت رویایی‌اش بیرون انداخت، انگار برایش هیچ ارزشی نداشتیم. ککش هم نگزید."

مریم با حق‌شناسی به همه‌ی این حرف‌ها گوش می‌داد. هیچ‌وقت جرأت نمی‌کرد به ننه بگوید از این جور حرف زدن پشت سر جلیل اصلاً خوشش نمی‌آید. حقیقت این بود که در کنار جلیل، مریم اصلاً حس نمی‌کرد حرامزاده است. هر پنج‌شنبه، زمانی که جلیل با لبخند و هدیه و محبت به دیدارش می‌آمد، برای یکی دو ساعت حس می‌کرد از همه زیبایی‌ها و نعمت‌های زندگی سرشار شده است. و به همین خاطر مریم

۱. در لهجه‌ی هراتی به کلمه‌ی جان، جو می‌گویند که در این کتاب برای ملموس‌تر شدن از واژه‌ی جون استفاده شده است.